

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Economic

اقتصادی

محمد قراگزلو

۲۳ اکتوبر ۲۰۱۱

خانه ام ابری است...

۵. ریشه های اقتصادی جنبش اشغال وال استریت

۲-۵

احیاء دولت دخالتگر و مرگ بازار آزاد

دقیقاً سی سال از آن زمان که رونالد ریگان - به تاسی از تئوری های مستقیم مکتب شیکاگو - مرگ دولت را اعلام کرد؛ مدیران دهها بانک و مؤسسه مالی و مراکز تولیدی ورشکسته، طی چند ماه گذشته دولت ها و نهادهای قانون گذاری را به شدت تحت فشار گذاشته اند تا به هر نحو ممکن از طریق تزریق میلیاردها دلار و یورو، مانع از انهدام نهائی آنها شوند. در نخستین حمایت مالی از مؤسسات ورشکسته؛ دولت امریکا هفتصد میلیارد دلار، دولت انگلستان پانصد میلیارد پوند، دولت المان دویست و پنجاه میلیارد یورو و برای جلوگیری از این ورشکستگی بی سابقه مالی اختصاص دادند. این پولها از جیب مردم به بانک های خصوصی اهداء شد، تا اوراق قرضه پادر هوا، سفته بازی ها و بورس های بی پشتوانه احیاء شوند. در حالی که مردم یکی پس از دیگری خانه های رهنی خود را از دست می دادند، دولت و مجالس قانون گذاری فقط به فکر جبران سرمایه های دودشده بانکداران برآمدند.

سنای امریکا ابتداء با طرح دولت مخالفت کرد و اقدام بوش را سیاستی "سوسیالیستی"؟! خواند. مخالفت ها چندان نپائید. - قبل از پیروزی دموکرات ها در انتخابات ریاست جمهوری، هر دو نامزد حمایت قاطع خود را از برنامه دولت اعلام کردند و در نهایت سنا نیز به رقم فوری ۲۵۰ میلیارد دلاری رضایت داد. بازار آزاد فقط با پول مردمی که به انحاء مختلف در اختیار دولت قرار گرفته است؛ می تواند به حیات خود ادامه دهد. بازار آزاد که طی سی سال گذشته به قیمت خالی کردن جیب مردم - در غیاب دولت - فریبه تر شده است، اینک از فرط چاقی کاذب منفجر شده و جسد متعفن و ادوکلن زده اش روی دست دولت مانده است. دولت سرمایه داری، دولت نماینده سرمایه داران وارد میدان شده است. رسالت چنین دولتی صرفاً حفظ منافع طبقه بورژوازی است. طرفداران سرمایه داری کنترل شده (امثال جوزف استیگلیتز و پل کروگمن برنده گان نوبل اقتصادی ۲۰۰۱ و ۲۰۰۸) طرح کمک دولت را مفید و ضروری خواندند. منتقدان اکومونیست نئولیبرالیسم، تمام ابعاد حمله خود را متوجه سیاست غلط حذف دولت ساختند. استیگلیتز در گفت و گو با ریچارد ویمر (از

روزنامه المانی برلینر سایتونگ، ۹ اکتبر ۲۰۰۸) با تأکید بر این نکته که نظام نئولیبرالی در غرب مرده است، برنامه کمک ۷۰۰ میلیارد دلاری دولت آمریکا به بانک‌ها را اقدام کم اثر اما مفید خواند و برای توصیف قسمت گود استخر بحران به این مثال متوسل شد: در نظر بگیرید بیمار از خونریزی شدید داخلی رنج می‌برد و شما به عنوان چاره نجات خون تزریقی اهداء می‌کنید. بانک‌ها پول قرض داده‌اند. ارزش دارائی بادکنکی به عنوان ضمانت پذیرفته شده است. این حباب ترکیده است. ضمانت‌ها هیچ ارزشی ندارند یا بسیار کم‌ارزش‌اند. **استیگلیتز** و ام‌ها را به اختلاس تشبیه کرد و **هنری پاولسون** (رئیس وقت خزانه‌داری) و **بن برنانکی** (رئیس فدرال رزرو) را به نفهمیدن این واقعیت که دامنه‌های بحران به مراتب وسیع‌تر از "اعاده اعتماد مردمی" است، متهم کرد. به نظر **استیگلیتز** هر چند کمک مالی دولت آمریکا بهتر از هیچ است اما برنامه نجات می‌تواند دعوتی برای بازکردن درها به روی فساد مالی و فقدان تعهد شفاف برای حسابرسی - باشد. در این میان **نوامی کلاین** که از سرسخت‌ترین منتقدان "دکترین شوک تراپی" **میلتون فریدمن** به شمار می‌رود (Naomi Klein, 2006, p.p.61-152) از ماجرای دخالت دولت در قضیه نجات‌رسانی فوری به **وال استریت**، به عنوان بهترین فرصت ممکن برای آگاه سازی مردم درباره راه های حل اقتصادی جمعی و مردمی سخن گفت :

"ایدئولوژی بازار آزاد در طول دوران شکوفائی، مبلغی سودمند برای آزادی اقتصادی و عدم دخالت دولت در امور اقتصادی است، چرا که یک دولت مخالف مداخله و غیرمسئول government absentee مسبب افزایش حباب‌های اقتصادی سوداگرانه است. زمانی که آن حباب‌ها بترکند، آن ایدئولوژی مختل گشته و به درون می‌خزد تا هنگامی که دولت بزرگ big government به نجات بشتابد. اما مطمئن باشید: زمانی که مبلغ وثیقه توسط دولت پرداخت شد آن ایدئولوژی دوباره با هیاهو باز خواهد گشت.

پس از آن‌که، دولت (از جیب بخش عمومی public) حجم عظیم قروضی را به عنوان وجه‌الضمان برای این بنگاه‌های حبابی هزینه کند، این بحران تبدیل به بخشی از بحران پولی جهانی می‌گردد. در حالی که پیدایش این بحران، خود بهانه و توجیه تازه ای برای قطع برنامه‌های اجتماعی بیش‌تر توسط دولت‌ها خواهد گشت، در عین حال روح تازه ای به کالبد خصوصی‌سازی می‌دمد تا آن بخش‌هایی که تاکنون در دست دولت و بخش عمومی قرار داشته، نیز از تملک عمومی درآمده و پروژه‌های خصوصی‌سازی در موردشان اجراء شود. در همین حال به ما گفته خواهد شد که "متأسفانه امیدهای شما برای داشتن برنامه‌های اجتماعی برای مردم و داشتن یک آینده روشن، بسیار پرهزینه است."

سه سال پیش از درگرفتن جنبش اشغال وال استریت ناومی کلاین ادامه داد:

چیزی را که ما نمی‌دانیم این است که افکار عمومی چگونه به این مساله عکس‌العمل نشان خواهد داد. تصور کنید که در امریکای شمالی به هر فرد زیر ۴۰ سال که در این‌جا رشد کرده، تاکنون گفته شده است که دولت نمی‌تواند برای بهبود وضع زندگی ما دخالت کند، ... که دولت‌ها معضل هستند و نه راحل ... که عدم دخالت (دولت) در امور اقتصادی، laissez faire، تنها امکان و یگانه گزینه ماست و حال ناگهان می‌بینیم که یک دولت شدیداً مداخله‌گر، (interventionist) و به غایت فعال، آشکارا هر چه در توان خود دارد به مصرف می‌رساند تا سرمایه‌داران بانکی را حفظ نماید.

این نمایش مسخره الزاماً این سوال را مطرح می‌کند که اگر حکومت قادر به مداخله در امر نجات بنگاه‌ها و شرکت‌هایی بوده است که لاقیدانه تن به ریسک‌هایی در بازار مسکن داده‌اند، چرا نمی‌تواند مداخله کرده و از به اجراء گذاشتن و ضبط قریب‌الوقوع خانه‌های میلیون‌ها امریکائی ممانعت به عمل آورد؟ به همین ترتیب، اگر قرار است که فوراً ۸۵ میلیارد دلار پرداخت شود تا کمپانی AIG (کمپانی بیمه) نجات داده شود، چرا پرداخت هزینه بهداشتی برای یک فرد از سوی دولت که می‌تواند امریکائیان را از دست کمپانی‌های غارتگر بیمه‌های بهداشتی رهائی بخشد، ظاهراً به وئی دست نیافتنی مبدل

شده است؟ و جالبتر از این، چرا کمپانی‌ها برای این‌که دایر و پابرجا بمانند، احتیاج به کمک دولت از جیب مالیات دهندگان (مردم) دارند، ولی متقابلاً مالیات‌دهندگان نتوانند مطالباتی از این دست از دولت داشته باشند؟ اینک روشن شده که حکومت‌ها در دوران وقوع بحران‌ها قادر به عمل هستند. از این‌رو در آینده باید برای آن‌ها دشوار باشد که برای شانه خالی کردن از انجام وظیفه بهانه بتراشند و ادعا کنند که دولت باید کوچک بماند.

عمل و حیلۀ نهانی دیگری که در این بحران نهفته است، امید بازار به آیندۀ خصوصی‌سازی‌هاست. سالیان متمادی، بانک‌ها و نهادهای سرمایه‌گذاری جهانی جهت ایجاد دو بازار جدید بر سیاست‌مداران اعمال نفوذ کرده و فشار وارد می‌آورند: اولی خصوصی‌سازی صندوق‌های ملی بازتوسستگي است و دیگری یک موج نوین از خصوصی‌سازی و یا نیمه خصوصی‌سازی‌هاست که شامل جاده‌ها، پل‌ها و سیستم آبرسانی خواهد گشت. اما قالب کردن هر دوی این رویاها دیگر به آسانی نخواهد بود. امریکائی‌ها از این‌که بار دیگر سرمایه‌های فردی و یا مشترک خود را به قماربازان لاقید و بی‌فکر وال استریت واگذار کنند، سخت بیمناکند. به خصوص از این منظر که به نظر می‌رسد به احتمال زیاد مالیات‌دهندگان می‌باید تا زمانی‌که حباب بعدی بترکد، وجوهی را بپردازند تا قادر باشند که سرمایه‌های خود را برگردانند.

در عین حال با گفت‌وگوهای از کنترل خارج شده (دولت‌های بزرگ) در سازمان تجارت جهانی، این بحران همچنین می‌تواند به مکانیسمی جهت جایگزین کردن یک رویکرد رادیکال که قادر باشد بازار جهانی و سیستم‌های مالی را تعدیل و تنظیم نماید تبدیل شود. در این زمینه، در حال حاضر ما حرکتی را در کشورهای در حال توسعه شاهدیم که حرکت به سمت استقلال غذایی است. حرکتی که بازگذاشتن دست معامله‌گران طماع مواد غذایی را محدود می‌کند. سرانجام آن زمان هم خواهد رسید که با توسل به ایده‌هایی چون مالیات بر معاملات و یا سایر کنترل‌های جهانی بر سرمایه، روند سرمایه‌گذاری بی‌درو پیکر و سوداگرانه، کندتر خواهد شد.

حالا البته اصطلاح ملی کردن دیگر یک کلمۀ کثیف نیست و کمپنی‌های نفت و گاز باید حواس‌شان جمع باشد. چرا که کسانی باید بهای پالایش‌کرۀ زمین و تغییرات در این زمینه جهت داشتن آیندۀ ای سبزتر را بپردازند - و این بیش‌تر شامل آن دسته از سودآورترین کمپانی‌های می‌شود - که بیش‌ترین مسؤلیت‌ها را در قبال بحران زیست محیطی و تغییرات آب و هوایی دارا هستند. این درخواست مطمئناً الان عملی‌تر است تا این‌که در آیندۀ بحران حبابی خطرناک دیگری در تجارت و معاملات در زمینۀ سوخت فسیلی حادث شود.

اما بحرانی که ما اکنون شاهد آن هستیم، تغییرات عمیق‌تری را می‌طلبد. دلیلی که این وام‌های خطرناک و لاقید این‌گونه تکثیر پیدا کرده‌اند تنها به این جهت نبوده است که مسؤولین قانون‌گذار ریسک و خطر آن را نمی‌دانستند، بل‌که بدین سبب است که ما با یک سیستم اقتصادی مواجه هستیم که بهداشت عمومی را تنها و تنها به اساس رشد تولید ناخالص مالی برآورد می‌کند. در دورانی طولانی مدت این‌گونه وام‌های خطرناک و ریسک‌دار، رشد اقتصادی ما را خوراک داده و دولت‌ها هم فعالانه از آن‌ها حمایت کرده‌اند. نتیجه‌ای که اکنون از این بحران بیرون می‌آید، قبول مسؤولیت قطعی جهت توسعه و رشد اقتصادی جامعه با تقلیل هرگونه هزینه‌ای است. جهتی که این بحران باید ما را رهنمون شود، جایی است که می‌توان با شیوۀ متفاوتی برای جوامع‌مان معیارهای سالم رشد و توسعه را برگزینیم.

در عین حال، تمامی این راحل بدون فشار عظیم مردم بر سیاست‌مداران در این مقطع حساس و کلیدی انجام پذیر نخواهد بود. و البته نه با شیوۀ‌های مودبانه لابی‌گری و اعمال نفوذ، بل‌که باید دوباره به خیابان‌ها بازگشت و دست به عمل مستقیمی زد که ما را به جایی همچون برنامه‌نیو‌دیل New Deal دهه‌ی ۱۹۳۰ رهنمون شود. بدون این اعتراضات و حرکت مستقیم تنها شاهد تغییرات سطحی و کم‌عمق و بازگشت سریع وضعیت اقتصادی به همین نقطه [بحران نئولیبرالی]

خواهیم بود. " (Guardian, 2007, 27)

خلاف نظر **نائوامی کلاین**^۴ اقتصاد کازینویی از طریق گسترش بی‌حد و حصر و عنان گسیخته سرمایه مالی موهوم (=سرمایه فیکتیشس) روند بحران را به مرحله بازگشت‌ناپذیر و انفجار آمیزی رسانده است که اقداماتی نظیر **New Deal** نیز چندان مفید نخواهد افتاد. توضیح این‌که در دهه ۱۹۳۰، که اقتصاد امریکا با بحران‌های گسترده ای دست به گریبان بود، دولت **فرانکلین روزولت** ناگزیر شد مجموعه ای از سیاست‌ها و پیشنهادات جامعه‌گرایانه‌ای را با هدف اصلاح شرایط اقتصادی و اجتماعی عملیاتی سازد. این سیاست‌ها که به **New Deal** یا "توافق جدید" مشهور شد البته همان‌قدر سوسیالیستی و چارمساز بود که اقدام کمک ۷۰۰ میلیارد دلاری **جورج بوش** و یا برنامه‌های **باراک اوباما!** سیاست اقتصادی "توافق جدید" حداکثر یک عقب‌نشینی دولت و یاری‌رسانی موقت به اقشار متوسط جامعه بود که بر اثر سیاست‌های سودگرایانه و سودامابانه سرمایه مالی فقیر شده بودند.

اقتصاد کاباره‌ای و بحران ساب‌پرایم

میلیاردها دلار و یورو سوخته و دود شده است هزاران خانه از سوی بانک‌های ورشکسته – به دلیل عدم پرداخت قسط وام‌های مربوطه – مصادره شده است صدها هزار نفر شهروند شریف خانه‌های خود را از دست داده‌اند میلیون‌ها نفر از دارندگان اوراق بورس به خاک سیاه نشستند چند میلیون کارگر بی کار شده و میلیون‌ها کارگر دیگر در آستانه بی کاری قرار گرفته‌اند ... صنایع عظیم خودروسازی امریکا (فورد)، فرانسه (رنو)، سوئد (ولوو) و سایر صنایع بزرگ در رکود کامل و آستانه تعطیلی دست و پا می‌زنند.... گزارشی که به وضوح فریاد می‌کشد: **"این‌جا نیویورک است، اما وال‌استریت پیدا نیست"**، توهم یا هذیان نیست، توطئه چپ‌های ضدامپریالیست یا بنیادگرایان تروریست نیز نیست! حال آن پرسش سوزان این است:

"این پول‌ها چه شده‌اند؟"

در این بخش خواهم کوشید تا حد امکان و بدون طراحی جنبه‌های پیچیده اقتصادی؛ مسأله را حل کنم. پاسخ این پرسش سوزان اتفاقاً خیلی روشن است:

اصولاً و اساساً پولی در کار نبوده است تا نابود شود! چرا و چگونه‌اش را در ادامه بحث خواهم گفت. تحلیل چپستی از میان رفتن این به اصطلاح میلیاردها دلار بانکی - که اینک دولت‌ها مجبور به جای‌گزینی آن از جیب مردم (مالیات و ...) شده‌اند، در ارتباط مستقیم با مبحث بحران انباشت سرمایه مالی و نحوه توزیع و گردش این سرمایه امکان‌پذیر است. این سرمایه‌ای است که به درستی از سوی **مارکس** - در مجلد سوم کاپیتال - به سرمایه فیکتیشس یا سرمایه موهوم تعریف شده و ارتباط آن با بحران اخیر نتولیرالیسم به طرز معناداری صحت و حقانیت تئوری‌های **مارکس** را نشان می‌دهد.^۵ در بازار بورس به این نوع سرمایه اصطلاحاً "حباب" گفته می‌شود و زمانی‌که تیتر نخست همه رسانه‌های معتبر جهانی - از CNN تا اکونومیست و لوموند - به "سوراخ شدن حباب‌ها" اختصاص می‌یابد (تمام ماه‌های سال ۲۰۰۸) در واقع دلالت بر ورشکستگی بازار بورس می‌کند.

طی دو دهه گذشته آنچه رونق سرمایه‌داری امریکا تلقی شده کم‌ترین اتکائی به اقتصاد واقعی، به تولید و ایجاد ارزش نداشته است بلکه اساساً بر انباشت سرمایه از طریق **"سفته‌بازی در بازار بورس"** (آنچه "اقتصاد کازینو" یا "اقتصاد کاباره‌ای" نامیده‌اند) و چنگ انداختن سرمایه مالی بر بازار مسکن و افزایش مصنوعی و سرسام‌آور قیمت خانه‌ها استوار بوده است. در تمام این مدت نرخ سود در عرصه تولید به شدت پائین بوده و اقتصاد واقعی در رکود به سر می‌برده است. اما این واقعیت از نظر طبقه سرمایه‌دار اهمیتی نداشته است چرا که با وجود رکود اقتصاد واقعی به هر حال بر ثروت شان افزوده می‌شده و آنچه در این دوره بر ثروت طبقه سرمایه‌دار می‌افزوده عموماً از محل خصوصی کردن خدمات

عمومی و کاهش دستمزدهای واقعی تأمین گردیده است. به عبارت دیگر افزایش ثروت سرمایه‌داران در این دوره به سادگی نتیجه "توزیع ثروت رو به بالا" و اساساً "انباشت از طریق خلع ید" بوده است. آنچه شرایط اقتصادی و اجتماعی لازم برای چنین رونق کاذب و چنین ثروت اندوزی واقعی طبقه سرمایه‌دار را آفرید، سیاست‌های نئولیبرالیستی بود که از سوی دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری به ویژه دولت آمریکا در سطح جهانی هر مقرراتی را که بر گسترش بازار محدودیت می‌گذاشت کنار می‌زد و هر فعالیت اقتصادی قابل تصور را به بخش خصوصی می‌سپرد. با بحران مالی جاری اکنون روشن است که کارکرد نظریه‌هایی چون "اقتصاد غیرمادی" که قرار بود ثروت‌اندوزی کاپیتالیستی بدون افزایش تولید مادی را تحول نوین تاریخی جلوه دهند، چیزی جز خود فریبی جمعی طبقه سرمایه‌دار نبوده است. این طنز تاریخ است که نئولیبرالیسم، که در مقطع بحران ساختاری نیمه دهه ۱۹۷۰ به عنوان راه‌حل کاپیتالیستی جای‌گزین سیاست‌های ناکارآی کینزی شد، پس از بسته شدن یک سیکل اقتصادی اکنون خود عامل شکل دهنده به بحران سرمایه‌داری شده است. قدر مسلم این است که سقوط بازار بوس و رشکسنگی بانک‌های رهنی و دود شدن همه سودهای کاذب اقتصاد کازینویی، نتیجه پویش‌های کنکرت و مشخص انباشت سرمایه مالی است. عوارض اولی چنین انباشتی در ماجرای ویران‌گر موسوم به "ساب‌پرایم" (وام طولانی مدت با بهره کم و ریسک فراوان) به نابودی صدها هزار میلیارد دلار سرمایه مالی در گردش و از دست رفتن ده‌ها هزار باب مسکن مردم بدهکار انجامیده است. اینک گروه وسیعی از کارگران و اقشار متوسط جامعه آمریکا در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که قیمت واقعی‌شان کمتر از میزان وام باقی مانده است، بناء به آمار رسمی فدرال رزرو تا ابتدای ماه اکتبر (۲۰۰۸) بیش از ۱/۵ میلیون صاحب‌خانه از پرداخت‌های قسط‌های خود عاجز بوده‌اند. حتا اگر بدهی معوقه مردم به بانک‌ها از طریق دولت پرداخت شود - که قرار بود چنین شود- باز هم رقم خانه‌های مصادره شده از سوی بانک‌ها از مرز ۵ میلیون تا سال ۲۰۱۰ خواهد گذشت. بن برنانکی به هنری پاولسون (وزیر وقت خزانه‌داری) هشدار داده بود که این اقدامات دخالت‌گرانه دولتی کافی نیست. جورج سوروس (= شوارتز) اقتصاددان ثروتمند آمریکایی در آخرین کتاب خود تحت عنوان: "New paradigm for financial markets" ضمن حمایت از کمک‌های دولت به بانک‌ها مدعی شد "بحران جاری صرفاً محصول ترکیب یک باره حباب مسکن نیست، بلکه بزرگتر از بحران‌های مالی ادواری است که ما در طول زندگی تجربه کرده‌ایم. همه آن بحران‌ها بخشی از آنچه من آن را حباب برتر می‌نامم هستند. یک فرایند انعکاسی بلند مدت در ۲۵ سال گذشته کم و بیش رشد یافته است. این فرایند مشتمل است بر روند غالب گسترش اعتبارات و درک نادرست از بنیادگرایی بازار (روزنامه سرمایه، ۱۳۸۷، ص ۱۱) جورج سوروس - که در ایران به عنوان طراح انقلاب‌های به اصطلاح "مخملی" مشهور است - برای حل بحران بانکی سه راه‌حل ارائه داده است:

✓ حل و فصل مشکل وام‌های رهنی.

✓ کاهش میزان به اجراء گذاشتن وثیقه‌های ملکی.

✓ سرمایه‌گذاری مجدد در بانک‌ها.

پیش‌تر نیز گفتیم که جوزف استیگلیتز - به دفاع از سرمایه‌داری دولتی کنترل شده - به صراحت فریاد کشیده است که:

"نظام نئولیبرالی در غرب مرده است" (پیشین، ۱۳۸۷، ص ۱۵)

مهم‌ترین دلیل بحران ساب‌پرایم بر ایجاد اعتبار کاذب مالی و به عبارت روشن‌تر ایجاد اعتبار صرفاً بر مبنا و اساس اعتبار است. چنین اعتباری (سرمایه موهوم) بر پایه سرمایه موجود در بازار تولید شکل نگرفته است. این امر از یک جانب مؤید رقابت سرمایه در جریان انباشت سرمایه مالی و تناقض‌های ذاتی نرخ سود سرمایه‌های مالی و آفت‌های بدیهی اقتصاد کاپاره‌نی است و از جانب دیگر معطوف یا نتیجه سیاستی است که به موجب آن بخش عظیمی از مردم زحمت‌کش در جریان سفته‌بازی و اوراق قرضه پا در هوا، در معرض تهی‌دست‌سازی قرار می‌گیرند. شاید توضیح

روشن‌تری لازم باشد. به طور واقعی ریشه بحران ساب‌پرایم از آنجا تغذیه می‌شود که سرمایه‌داران بخش مالی - در امریکا یا هر جای دیگر در جهان، فعلاً امریکا مدنظر است - که به شکلی مشخص در بانک‌های وام رهنی زنجیره‌ای فعالیت دارند به شیوه‌های گوناگون از جمله روش‌های بینابینی ریسک - مانند اعتبارات فرم بندی شده یا سرمایه‌گذاری پیش‌گیرانه مشهور به سیکوریتزاسیون و ایجاد پشتوانه امنیتی برای سرمایه مالی موجود - وارد دست به دست کردن اعتبارات خود شده‌اند. (پدیده ای که در اقتصاد بازار بورس ایران به سفته‌بازی مشهور است) آنان این اعتبارات توخالی (حباب‌گونه) را به اعضاء و متقاضیان بازار آزاد در نقاط مختلف جهان فروخته‌اند و خریداران نیز برای کسب سود بیشتر این اوراق اعتباری را به دیگران واگذارده‌اند. چنین اوراقی در حال حاضر در جهان پراکنده شده و دارندگان آن‌ها - که ممکن است روسی، چینی، کوریائی، فنلاندی یا ... باشند - اگر بخواهند سفته‌ها را به اجراء بگذارند، در یک چشم به هم زدن فرجام کار به فروپاشی تمام عیار نظام سرمایه مالی خواهد انجامید.^۷

چنین است که می‌گوئیم یک سوی این بحران به **تناقض‌های درونی و ذاتی سرمایه‌داری** برمی‌گردد و سوی دیگر آن به **تضادهای کار - سرمایه متصل** می‌شود. رقابت در نظام سرمایه‌داری در قالب تولید و بازتولید سرمایه، امری گریزناپذیر و عینی است، و دقیقاً در بخشی از چنین مناسباتی است (انباشت سرمایه مالی غیر مؤلد که شامل ارزش اضافه نمی‌شود و صرفاً در جریان توزیع نقش می‌آفریند) که نقش ویرانگر سرمایه فیکتیشس (سرمایه موهوم به تعبیر مارکس) به وضوح معلوم می‌شود. **سرمایه موهوم** که از یک منظر باعث بروز یا تشدید بحران مالی کنونی سرمایه‌داری جهانی شده است نه فقط در روند گردش سرمایه و سرمایه در گردش تأثیر مستقیم می‌گذارد بلکه در روند انباشت نیز به شدت مؤثر است. سرمایه موهوم، چنان‌که مارکس به درستی گفته است، صرفاً در جریان تولید و درگیری کار - سرمایه، سترون و مرده است. چرا که ارزش اضافه تنها در متن تولید کالا به صورت فربه شدن سرمایه نضج می‌بندد، حال آن‌که در حوزه توزیع و گردش، بزرگ شدن سرمایه به نرخ سود وابسته است. نقش سرمایه مالی تا جایی که هستی‌اش به منبع اصلی انباشت سرمایه مالی گره خورده، نقشی کم و بیش حاشیه‌ای است ولی نباید از یاد برد که چنین شکلی از سرمایه، در روند گردش مستقل از منبع اصلی خود عمل می‌کند. و دقیقاً به همین دلیل است که **مارکس آن را موهوم یا غیرحقیقی - اما واقعی - خوانده است.** غیرحقیقی است، چون در حقیقت وجود ندارد. واقعی است چون بر جریان انباشت تأثیر واقعی می‌گذارد. اینک بهتر می‌توان به این سؤال که "سرمایه‌ها کجا رفتند" یا "پول بانک‌ها چه شد" سیمای واقعی بخشید. پاسخ این است: **اعتبار به اساس اعتبار، یعنی این‌که اصلاً پولی وجود نداشته است که به هوا رفته باشد!**

پی‌آمدهای بحران

گستره این بحران چنان گسترده و عمیق است که در خوش‌بینانه‌ترین ارزیابی‌ها نیز چند پی‌آمد چندان دور از ذهن نیست.

1. **سرایت بحران مالی به اقتصاد همه کشورهای با درجات مختلف رشد، امری کاملاً بدیهی است.** جنبش اشغال وال استریت حکایت و مثل آفتاب آمد دلیل آفتاب است. در عصر جهانی شدن؛ پیوند سرمایه‌های بانکی و مالی اروپا و ژاپن و شرق امریکا با سرمایه بانکی و مالی امریکا به قدری نزدیک و نیرومند است که دامنه‌های بحران مالی جاری به طور قطع دامن این کشورها و دولت‌های مرتبط با آن‌ها را نیز خواهد گرفت. از ابتدای سپتمبر سقوط بازار بورس در غالب بازارهای جهان شروع شده است و آوار آبشاروار ریزش از سرمایه‌های مالی و بانکی عبور کرده و بر سر سرمایه صنعتی نیز خراب شده است. تخریب خط تولید صنایع خودروسازی فرانسه، المان و سویدن مؤید صحت این مدعاست. اقتصاد چین که به اعتبار لشکر صدها میلیونی کارگر ارزان قیمت به شکوفائی و رشد دو رقمی دست یافته، طی سه ماه گذشته دچار ۴/۳ درصد کاهش رشد شده و به نرخ تکرر کمی تنزل کرده است. حمایت سنگین مالی چینی‌ها از تزریق پول

به بانک‌های غربی بیش از هر امر، پیشگیری از سقوط اقتصاد خودشان را هدف گرفته است. رکود اقتصادی امریکا و اروپا، درهای بازار جهانی را به روی کالای ارزان چینی خواهد بست و صادرات این کشور را به مشکل رو به رو خواهد کرد.

۲. شکی نیست که جهان آینده به نحو قابل توجهی غیبت نظامی امریکا را شاهد خواهد بود. غیبت محسوس امریکا در جنگ امپریالیستی لیبیا گواه این مدعاست. از یک طرف ظهور قدرت‌های اقتصادی چین، هند، روسیه و اتحادیه اروپا از یک جانبه‌گرایی امریکا خواهد کاست و مانع از میلیتاریزه (= امریکانیزه) شدن جهان خواهد گردید، از طرف دیگر تقسیم مجدد جهان؛ پارادایم‌های تازه‌ای را به روی قدرت‌های کوچک منطقه‌ای خواهد گشود. منطق واقع‌بینانه‌ی پی‌آمد سقوط قدرت نظامی امریکا، به مثابه یا مساوی امن‌تر شدن جهان آینده خواهد بود. در کوتاه مدت، احتمال این‌که قدرت‌های منطقه‌ای برای افزایش نفوذ پیرامونی خود مناقشات جدیدی ایجاد کنند، قابل تصور است. در مجموع تأثیر بحران مالی سیمای دیگری به جهان آینده خواهد بخشید. بی‌گمان حتماً گرایش‌های حاشیه‌ی نوکان‌ها با محدودیت واقعی مالی و اقتصادی دست به گریبان خواهد شد و در نهایت به جایی نخواهد رسید.^۸

هر چند دولت نوکان بوش در اوج بحران نیز هرگز از ارتقای بودجه نظامی خود کوتاه نیامد، اما ادامه چنان وضعی به مثابه خودکشی اقتصادی سیاسی امریکا محتمل خواهد بود. از سوی دیگر فرانسه (دولت سارکوزی) که در چند ماه گذشته ظرفیت‌های خالی شانه بالا انداختن‌های انگلیسی‌ها را در جریان پیش‌برد سیاست‌های خاورمیانه‌ی امریکا به عهده گرفته است نه فقط از توان لازم برای ایفای چنین نقشی بی‌بهره است، بل‌که خود نیز با بحران اقتصادی مشابهی مواجه است.

به نظر نگارنده مطلوب‌ترین دست‌آورد این بحران؛ در خلاص شدن جهان - تا اطلاع ثانوی - از اقدامات نظامی امریکا تعریف تواند شد. این ادعا به مفهوم شکل‌گیری نقشه جدیدی از تقسیم جهان به دور از منازعات نظامی و تحت سیطره توان‌مندی‌های اقتصادی دولت‌های متروپل خواهد بود. تردیدی نیست که عمل‌کرد نظامی دولت امریکا همواره به پشتوانه قدرت برتر اقتصادی این کشور صورت گرفته است. بحران مالی کنونی نظام درونی این پارادایم را به هم ریخته است. امریکائیان خوب می‌دانند اگر بانک‌های مرکزی اروپا، ژاپن و چین هر آینه تصمیم به فروش اوراق قرضه امریکائی بگیرند می‌توانند دولت امریکا را در هم بشکنند و دقیقاً به همین دلیل است که معتقدم وزن اتوریته و هژمونی امریکا در آینده میان دولت‌های اروپائی و چین و روسیه تقسیم خواهد شد. انفعال امریکا در جریان جنگ گرجستان بارزترین استدلال درستی این مدعاست.

۳. بحران مالی سرمایه‌داری امریکا در حیطه وسیع به بحران گسترده سرمایه‌داری جهانی تبدیل شده است و احتمال یک فروپاشی در سطح کشورهای اصلی محتمل است. کم‌ترین پی‌آمد اقتصادی این بحران؛ یک رکود خانه‌خراش و فقر و فلاکت بیش‌تر به زحمت‌کشان؛ بی‌کارسازی و تقلیل دست‌مزد کارگران خواهد بوده است و خواهد بود. چالمرز جانسون، (استاد بازنشسته دانشگاه برکلی، پژوهش‌گر شاخص اقتصاد ژاپن و شرق آسیا، و مشاور پیشین CIA) که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در شمار مخالفان سرسخت سیاست‌های نظامی، دکترین یک جانبه‌گرایی و نقشه "نظام جهانی نو" بوده است، در تحلیلی پیرامون پی‌آمد سقوط وال‌استریت به قیاس وضع فعلی اقتصاد امریکا و در ماندگی اقتصادی شوروی ۱۹۸۹ می‌پردازد و به صراحت می‌گوید:

«آنچه بر امریکا می‌رود با آن چیزی که بر شوروی سابق پس از سال ۱۹۸۹ رفت؛ قابل قیاس است ... با این تفاوت که امریکا برخلاف شوروی تجزیه نخواهد شد، اما دولتی که در پی این بحران به وجود خواهد آمد، یک قدرت درجه دوی اقتصادی خواهد بود که توان، برنامه و حتماً ادعای سامان‌دهی به نظام سیاسی جهان آینده را نخواهد داشت.»

۴. به جز پی‌آمدهای پیش‌گفته بحران مالی کنونی در عرصه سیاست و اقتصاد، به گمان من در حوزه نظری و

ایدئولوژیک نیز صفت‌های جدید و کشمکش‌های تازه‌ای شکل خواهد گرفت. بعید می‌دانم در این میدان کسی آن‌قدر شیرین عقل باشد که به دفاع از نظریه‌های مکتب شیکاگو (= تئوری‌های اقتصاد باز آزاد و نئولیبرالیستی میلتون فریدمن) برخیزد. به عقیده من **علی رغم فقدان جنبش‌های اجتماعی و فراگیر سوسیالیستی و با وجود عدم حضور همه جانبه طبقه کارگر متشکل و متحزب** نزاع نظری آینده در دو جبهه مشخص ادامه خواهد یافت. یک جبهه را هواداران سرمایه داری کنترل شده؛ دولت دخالت‌گر؛ دولت رفاه (کینزیسم) و میانروی بازار شکل خواهند داد. در میان اعضای این جبهه افراد متنوعی از قبیل **جوزف استیگلیتز و پل کروگمن** تا روشن‌فکران چپ هترو دوکس و منتقدان قاطع بنیادگرای بازار (اقتصاد افراطی بازار)، طیف‌های منسوب به "گاردین" و "مانتلی رویو" قرار خواهند گرفت. در سوی دیگر هواداران بازگشت به **مارکس**، رهبران سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری، منتقدان پایه‌ی کمونیسم روسی (روزیونیسم)، مخالفان مائونیسم، تروتسکیسم و.... صفت‌بندی خواهند کرد. ناگفته پیداست که در جریان این مناقشه به دلیل توان مالی و امکانات رسانه‌ی دست گروه دوم پائین‌تر؛ و صدا و موضع‌شان فروتر از گروه اول خواهد بود. حتماً اگر فرض کنیم وعده‌های تحقق‌نیافتهٔ FAO و ظهور جنبش‌های گرسنگان به اعضای عددی گروه دوم برتری خواهد بخشید، باز هم پیش‌بینی سیمای جهان آینده دشوارتر از هر زمان دیگری است. در عین حال فراگیر شدن جنبش اشغال وال استریت بار دیگر این امید واقعی احیا شد که:

«فیلسوفان تاکنون جهان را تفسیر کرده‌اند، و از این پس می‌باید در تلاش تغییر آن باشند.»

به جای فیلسوفان، فرودستان وارد میدان شده اند. چه بهتر!

گزیده منابع

- روحی. زهره (۱۳۸۶) بازبینی تجربه‌های نئولیبرالیسم: ریشه و پیامدها [مقاله]، *جهان کتاب*، سال دوازدهم، ش ۹-۱۱
- روزنامه *سرمایه* (۱۳۸۷) ره‌یافتی نو برای بحران بازارهای مالی، نگاه بازتابندگی جورج سوروس، برگردان کرم میرزائی، ۲۷/مهر
- (۱۳۸۷) نظام نئولیبرالی در غرب مرده است. ارزیابی استیگلیتز از بحران مالی جهان؛ ۷ آبان
- شومپتر. جوزف (۱۳۵۴) *کاپیتالیسم سوسیالیسم و دموکراسی*، ترجمه حسن منصور: دانشگاه تهران
- قراگزلو. محمد (۱۳۸۷) *فکر دموکراسی سیاسی*؛ تهران: نگاه
- (۱۳۸۷) عراق در گرداب کلونیالیسم، تروریسم و ... [مقاله] *اطلاعات سیاسی اقتصادی* ش: ۲۵۱-۲۵۲
- هاروی. دیوید (۱۳۸۶) *نئولیبرالیسم "تاریخ مختصر"* برگردان محمود عبدلله‌زاده تهران: اختران
- Fukuyama. F (1992) *The end of history and the last man* New york, Avon Books.
- Klein. Naomi (2007) *"The Shock Doctrine"*. The rise of disaster capitalism, Canada press.

یادداشت‌ها:

۱. **فرانسیس فوکویاما** - از تئوریسین‌های مشهور نئولیبرال - پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی مدعی شده بود که "پایان تاریخ فرا رسیده و گفتمان لیبرال دموکراسی امریکائی برای ابد پیروز شده است!" جالب اینجاست که همین حضرت پس از اوج‌گیری بحران اخیر تمام نظریه‌های پایان تاریخ و جغرافی و علم‌الاشیاء خود را پس گرفته و فرصت‌طلبانه چنین فرموده است: «بین سال‌های ۲۰۰۲ تا ۲۰۰۷ وقتی که دنیا دوران رشد بی‌سابقه‌ای را تجربه می‌کرد نادیده گرفتن سوسیالیست‌های اروپائی و پوپولیست‌های امریکای لاتین که الگوی اقتصادی امریکا را محکوم می‌کردند و آن را "سرمایه‌داری کابوئی" می‌خواندند، کار آسانی بود. اما اکنون واگن رشد اقتصاد امریکا از ریل خارج شده و همه دنیا را به دنبال خود به خطر انداخته است. از آن بدتر این‌که اکنون متهم اصلی، الگوی امریکائی است.» (نیوزویک اکتبر ۲۰۰۸، نیز: واشنگتن پست ۸ اکتبر ۲۰۰۸)

۲. توضیح این‌که انقلاب کوبا - که در سال ۱۹۵۹ رخ داد - انقلابی سوسیالیستی نبود و رهبران آن نیز ابتداء چنین ادعائی نداشتند. تنها زمانی‌که این انقلاب از سوی سران اتحاد جماهیر شوروی مورد تأیید و حمایت قرار گرفت، **کاسترو** و یارانش به سوسیالیسم روسی (رویزیونیسم، سوسیالیسم بازار، سوسیالیسم خرده‌بورژوائی) گرویدند.

۳. در باره چپستی کلیات "دکترین شوک" بنگرید به مقالهای از نگارنده تحت عنوان: "عراق در گرداب کلونیالیسم و تروریسم"، **اطلاعات سیاسی اقتصادی**، ۱۳۸۷ ش ۲۵۲-۲۵۱

۴. خانم نوامی کلاین (*Naomi Klein*) متولد ۱۹۷۰ در مونترال (کانادا) ابتداء خبرنگار تورنتو استار و سپس همکار ایندپندنت (انگلیس) بود. او نویسنده کتاب "*No Logo*" (استبداد مارک‌های تجاری) است که در سال ۲۰۰۰ منتشر شد و در مبارزه با جهانی شدن نئولیبرالی و هواداری از برپائی جهانی دیگر (آلترموندیالیسم) شهرتی بین‌المللی یافت. نوامی کلاین با همکاری اوئی‌لوپس فیلم مستندی درباره اشغال کارخانه‌ها در آرژانتین به دست کارگران اخراجی ساخته است. به نام: "*The Take*" (اشغال). خانم کلاین از مخالفان سرسخت حمله امریکا به عراق است و پس از اشغال عراق به این کشور سفر کرد و گزارش جالبی از اوضاع جاری جنگ ارایه داد. بنگرید به:

www.Naomi.klein.org

۵. جریانی که اینک تحت عنوان "بازگشت مارکس" یا "شبح سوسیالیسم" در جهان مشهور شده دقیقاً به همین مسأله باز می‌گردد ناشران المانی، فرانسوی، انگلیسی و ... که در سپتمبر سال جاری در نمایشگاه بین‌المللی کتاب فرانکفورت شرکت کرده‌اند، از صعود ۳۰۰ درصدی تیراژ کاپیتال و موج بلند رجوع استادان و دانشجویان به آموزه‌های **مارکس** سخن گفته‌اند. **کارل دیتز** یک ناشر المانی می‌گوید فروش کاپیتال که از زمان تولید و چاپ آن در سال ۱۸۶۷ به ندرت دو رقمی بوده از سال ۲۰۰۵ به شدت فزونی یافته است. **جونرون** (یک مدیر نشر) به **اشپیگل** گفته یقیناً فلسفه اقتصاد سیاسی **مارکس** در حال حاضر "مد روز" [!!] است و فروش کتاب کاپیتال از زمان آغاز بحران مالی سود فراوانی برای ما داشته است. این خیر در تمام نشریات دنیا از - جمله نشریات ایران - منعکس شده است. تب رجعت به مارکس تا آنجا بالا گرفته است که حتا آدم اولترا راستی همچون **نیکلا سارکوزی** نیز در حال ورق‌زدن کاپیتال با **مارکس**

عکس یادگاری گرفته!!

۶. برنامه هنری پاولسون مبتنی است به تمرکز بیشتر در ادغام کمیسیون اوراق بهادار ارز و کمیسیون پیش‌فروش - پیش‌خرید، به منظور تسریع رقابت در سیستم مالی و اولویت دادن به مؤسسان اصلی وال-استریت. به جز بن برنانکی، استیگلنیز نیز با این برنامه مخالفت کرده است.

۷. اکونومیست در تاریخ ۱۶ اکتوبر ۲۰۰۸ با تأکید بر سقوط بازار بورس و تحلیل چگونگی خصوصی شدن بانک‌ها پس از کنار رفتن دولت فرانسوا میتران - در فرانسه - مقاله‌ای با این تیتر منتشر کرد: "سرمایه‌داری زوزه می‌کشد." لوموند دیپلوماتیک ویژه‌نامه هفته سوم اکتوبر خود را به عنوان "افول نئولیبرالیسم" اختصاص داد و مقالات جامعی از ژاک دریدا و اریک هابسباوم به چاپ رساند.

یادداشت:

لازم به یاد آوری است که مواضع نویسنده در قبال شخصیت هائی چون "ستالین و مائو" و نقش آنها در ساختمان سوسیالیزم نمی‌تواند مبین مواضع پورتال نیز باشد.

اداره پورتال AA-AA